

این همه وقت کجا بودی ؟

علی فرهادپور

عنوان کتاب: راه دور و دراز خانه
نویسنده: اووه تیم
مترجم: الهام مقدس
تصویرگر: تاتیانا هاپت‌مان
ناشر: ایران بان
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۰۰ صفحه
بها: ۱۵۰۰ تومان



«اووه تیم (نویسنده کتاب)، در سال ۱۹۴۰ میلادی، در هامبورگ متولد شد. پدر بزرگش ناخدا بود و داستان‌های زیبایی از سراسر جهان، برای اووه و خانواده تعریف می‌کرد (شاید پدر بزرگ اووه و سفرهای او، الهام‌بخش داستان «راه دور و دراز خانه» بوده‌اند) اووه در ۱۲ سالگی اولین اثرش را نوشت. او در فرانسه، در رشته زبان و ادبیات آلمانی و فلسفه تحصیل کرد. به رم، آمریکای لاتین، آفریقا و نیویورک سفر کرد و سرانجام به وطنش آلمان بازگشت و در مونیخ ساکن شد. کتاب او «رودی راسل، خوک دونده»، در ۱۹۹۰، برنده جایزه بهترین کتاب کودک و نوجوان آلمان شد. تصویرگر کتاب راه دور و دراز خانه، ناتانیا هاپت‌مان، فارغ التحصیل رشته گرافیک است و بعضی از کتاب‌های زیبا و معروفی که به قلم او تصویرگری شده، عبارتند از: «ماجراهای تام سایر و هاکلبری فین» و «افسانه‌ها».» (برگرفته از مقدمه کتاب)

توصیف (characterize)

کتاب این‌گونه آغاز می‌شود: «این همه وقت کجا بودی؟ واقعاً رفته بودی پاریس؟ چه‌طور در قطار پنهان شده بودی؟ این سؤال‌هایی است که همیشه از من پرسیده می‌شود و باید هر بار ماجرای خودم را تعریف کنم. برای این که هر بار همه چیز را از اول تعریف نکنم، تصمیم گرفتم داستانم را بنویسم. من یک موش خانگی معمولی هستم و اسمم اشتفان است، اما همه مرا بیدستر صدا می‌کنند [چون]...» (ص ۷) در ادامه، شخصیت‌های داستان یک‌یک معرفی می‌شوند: پدر بزرگ اشتفان، کارلو (گربه وحشت‌آور و موش خوار دیروز که گربه بی‌عرضه امروز است)، ماجراهای جوانی پدر بزرگ و گربه، ایزه‌گریم (سگ وفادار) ... و



خانه قدیمی در خیابان بهشت خراب می‌شود و در خانه نوساز، دیگر جای موش‌ها نیست. اولین برخورد بچه‌موش‌ها با تله‌موش از بخش‌های جذاب، ساده و صمیمی و کودکانه داستان است. اشتفان به امید رسیدن به بهشت موش‌ها (سوئیس)، با قطار به سفر می‌رود و سفری شازده‌کوچولووار را آغاز می‌کند. او با موشی به نام ویلم آشنا و با او همسفر می‌شود. آن‌ها به پاریس می‌روند و با پی‌یر - موش فرانسوی - آشنا می‌شوند. طمع بازگشت به وطن، آن‌دو را وا می‌دارد خود را در جعبه‌ای شیشه‌ای محصور کنند، طناب‌بازی یاد بگیرند و پشتک‌بزنند. این دو سرانجام فرار می‌کنند و به وطن اشتفان برمی‌گردند، ولی خانواده اشتفان از آن‌جا رفته‌اند و جست‌وجو دوباره آغاز می‌شود.

پدربزرگ:
نمادی از هویت
ملّی، خانوادگی و
«من برتر»
(super ego)
اشتفان است.
توسط دوستی
او با گربه،
فضایی خاص
و فانتزی
ساخته می‌شود.
پدربزرگ، جان
اشتفان و موش‌ها
را نجات می‌دهد
تا داستان پرتب
و تاب اشتفان
ادامه یابد.

کاربرد داستانی شخصیت‌ها

پدربزرگ: نمادی از هویت ملّی، خانوادگی و «من برتر» (super ego) اشتفان است. توسط دوستی او با گربه، فضایی خاص و فانتزی ساخته می‌شود. پدربزرگ، جان اشتفان و موش‌ها را نجات می‌دهد تا داستان پرتب و تاب اشتفان ادامه یابد. کارلو (گربه پیر): آنتاگونیستی ضعیف، فانتزی و موقت است. حضور او فضای داستان را طنزآمیز می‌سازد و کلیشه موش و گربه را در ذهن مخاطب زنده می‌کند. کارلو نمادی از «غریزه» (id) است و یک ساختار شکنی از شخصیت تیپیک گربه است.

ایزه‌گریم (سگ دانا و وفادار): در کنار پدربزرگ، مادر یا مادربزرگ را تداعی می‌کند! نماد «من» (ego) است. او دوستی مهربان و وفادار است و هوس رفتن به بهشت موش‌ها و خوردن پنیر سوئیسی را در سر اشتفان می‌اندازد. اشتفان (بیدستر): پروتاگونیست و دانای کل داستان است و داستان از زبان او روایت می‌شود. او با ماجراجویی‌ها و تک‌روی‌هایش، داستان را به پیش می‌برد. حس و شامه‌ای قوی دارد و از من و من برتر می‌گریزد. اشتفان اودیسه‌وار، به راهی غریزه‌آلود و سرشار از id و خطر می‌رود و قهرمانانه به وطن خود بازمی‌گردد.

قسمت‌هایی جالب از داستان

«موش‌های هنرمند سوئیسی که کارگران بسیار محترمی‌اند، پس از گرفتن مدرک مهندسی، پنیر جو نامیده می‌شوند؛ آری سوراخ‌های پنیرهای سوئیسی، به دندان این کارگر - مهندسان پدیدآمده است.» (ص ۱۵)
 «قدیما چه دوران خوشی بوده، چون یخچال نبوده و مردم پنیر را در انبار آذوقه می‌نهادند.» (ص ۲۴)
 «سرایدار گفت: [موش‌های] متجاوز، واقعاً گفت متجاوز.» (ص ۲۵) اشتفان این جمله را چنان می‌گوید که انگار سرایدار ناسزایی بد گفته است!

«متأسفانه آدم‌ها به دلایلی غیر قابل فهم، سس کچ‌آپ را روی سیب‌زمینی‌ها می‌ریختند.» (ص ۲۹)
 «به کسانی [موش‌هایی] که قصد چنین سفری دارند، توصیه می‌کنم که در فصل زمستان نباید خیلی نزدیک لوله‌های شوفاژ شوید؛ چون راحت پشم‌تان کز می‌خورد.» (ص ۳۲)
 «هو تاریک بود و این به اجرای نقشه من کمک می‌کرد.» (ص ۳۶)

«پدربزرگ همیشه می گفت: کسی که خطر نکند، چیز زیادی هم به دست نمی آورد.» (ص ۳۶)
 ویلم، موش سوئیسی، به لهجه روستایی حرف می زند و «ش» را «خ» تلفظ می کند: موخ، ماخین، خیخه...
 اشتفان: «تو به سمت چپ بیر و من صاف می روم توی صورتش. حمله بهترین دفاع است.» (ص ۴۶)
 پی یو (موش فرانسوی): «VOI (بله)، ذائقه، آموختنی [اکتسابی] است موسیو! وگرنه ما هنوز در حد همان موش های
 اولیه باقی مانده بودیم. باید عاشق خطر بود.» (ص ۵۱)
 «ویلم فریاد زد: آب سبز!» [بله، دریا.] (ص ۶۱)

نمونه هایی از مهارت نویسندگی

برخورد ساده، راحت (relax)، صمیمی و حیوانی ایزولده (بچه موش یتیم شده) با مرگ پدر و مادرش، از نکات جالب داستان است. موش ها به راحتی از کنار مرگ نزدیکان شان می گذرند و زمان غیرمنطقی و بیش از اندازه ای برای آن صرف نمی کنند، چیزی که برای ما انسان ها نیز آموزنده است.

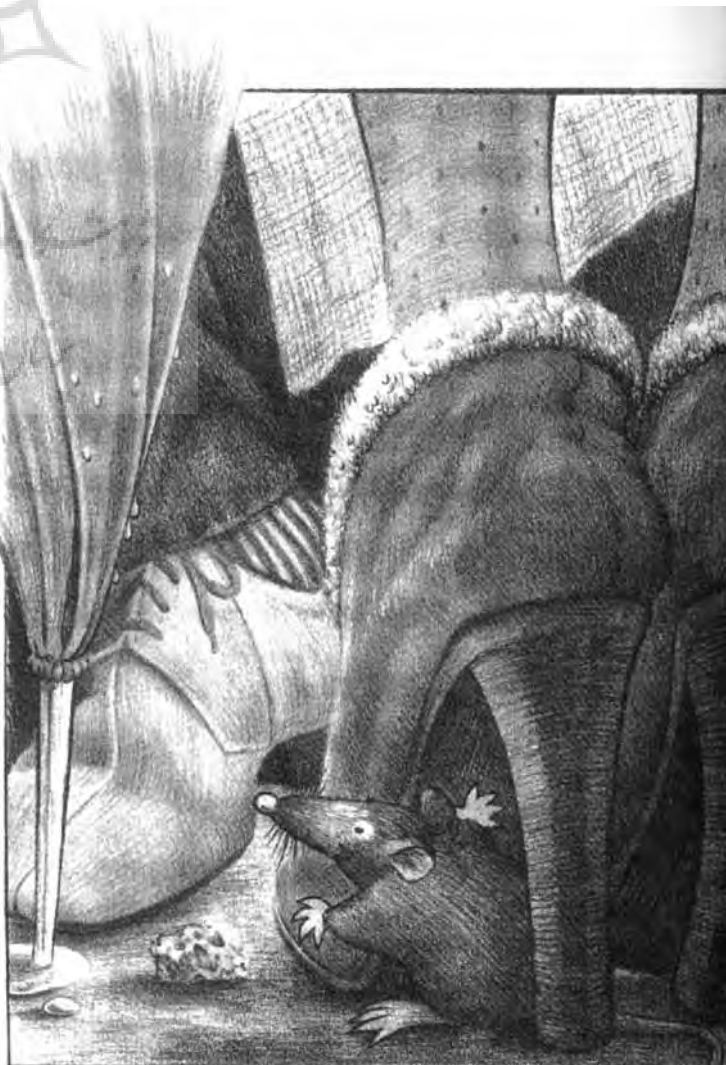
«کم کم یادگرفتم که بعد از یک ایستگاه، چه ایستگاهی است و بالعکس.» (ص ۳۵) «با اشیایی که جمع کرده بودم، خداحافظی کردم: تیلۀ شیشه ای، گوشواره نقره ای کوچک، یک گل سرخ خشک شده.» (ص ۳۶) «بقی (پاریس)، چه نام خوش آهنگی دارد... بعد دیدیم که چرخ ها به جلو می چرخند!» (ص ۲۶) تصور کودکانه، بدوی- ابتدایی، بصری و واقع گرایانه اشتفان از وقایع، بسیار مطابق با سن و سال و شخصیت حیوانی اوست. مغز او هنوز آن چنان رشد نکرده است و وقایع را نمی تواند تحلیل کند. او فقط مانند یک گزارشگر، وقایع را توصیف می کند.

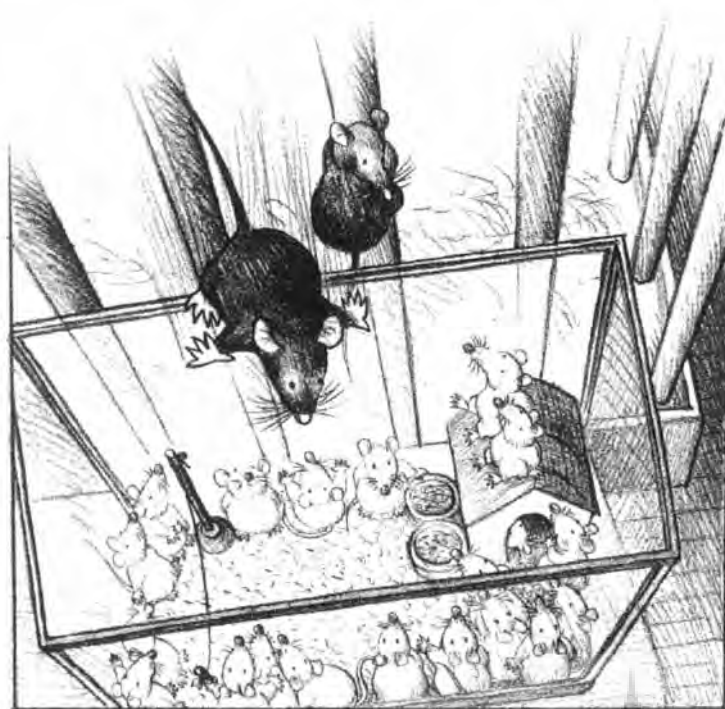
«در این واگن سه خانواده موش می توانستند به راحتی غذا پیدا کنند.» (ص ۳۲) «چه قدر خوب بود اگر با هم دور دنیا رو می گشتیم: گرم، سیر و بدون گربه.» (ص ۳۴) «امروز باور دارم که کینه گربه ها از موش ها، کینه دیرینه تمامی درندگان نسبت به جوندگان صلح دوست است.» (ص ۵۳) «ویلم دلش می خواست به جای ماندن در پاریس گربه خیز، به سوئیس موش ستیز برگردد.» (ص ۵۶) «ما تا آخر شب خوردیم و نوشیدیم و درباره دنیای بدون گربه صحبت کردیم.» (ص ۵۷) اشتفان همه چیز را مطابق با دمای هوای فصل و یا از زاویه دید موشی خود می نگرد و این از مهارت های شخصیت پردازی و دیالوگ نویسی این داستان است.

نقد و نظر

اشتفان و ویلم تصمیم می گیرند به وطن اشتفان (مونبخ) برگردند (جایی که نویسنده کتاب هم در آن جا ساکن است). این بازگشت به وطن، علی رغم این که ارزشی کهن محسوب می شود، حاوی پیامی محافظه کارانه است. فرار کردن موش ها از خطر گربه های پاریسی، با این که در پاریس رفاه بیشتری دارند، کودکان و نوجوانان، را به طور ضمنی به ترسو پروری هدایت می کند. آنان در سنی اند که به تکاپو، پیشرفت، جست و جو و خطر کردن دارند تا ببالند نه این که بترسند و ترسو و محافظه کار شوند. البته شاید پیامی اخلاقی در آن نهفته باشد از رفاه و لذتی که خطر در پی داشته باشد. بپرهیزید! خطر ایدز، اعتیاد، ولگردی، شادی های کاذب و مانند این ها، حتی اگر همه این ها در جایی مثل پاریس زیبا باشد (چه رسد به جاهای دیگر)!

اشتفان: «غم غربت و با حسرت به بیرون قطار نگاه کردن.» (ص ۷۶)
 «می ترسم روزی کارم را درست انجام ندهم [طناب بازی]، ترس از این ارتفاع مرگبار.» (ص ۷۵) این جا غم داشتن و خطر کردن، جزئی از وظیفه یا زندگی اشتفان شده است و او خطر مرگ را بیخ گوش خود احساس می کند. گویی در طی سفر خود، کل عمر یک موجود را طی می کند و به مرگ نزدیک می شود. حتی تصور کودکانه و فریب انگیز اشتفان از بهشت، با رفتن به سوئیس و مواجهه با واقعیت، نقش بر آب می شود. این ها از نکات فلسفی داستان به شمار می روند و بیشتر به افکار بزرگسالی نزدیک اند که شاید برخاسته از تحصیلات فلسفی نویسنده باشد. نقشه فراری که اشتفان می کشد (مخفی شدن لای جیب مخفی شعبده باز) نیز به یک فرار بزرگسالانه از زندان شبیه است.
 ساختار داستان، داستان در داستان است و دائم داستانک هایی گفته می شوند





که فرع بر داستان اصلی‌اند؛ مانند داستان پی‌یر، ارتباط و زندگی اشتفان با موش‌های سیرک و توصیف موشی سیرکی که خنده‌ای آزارنده دارد. این‌ها چیزهایی‌اند که اگر از داستان برداشته شوند، لطمه‌ای به داستان نمی‌زنند و شاید آن را موجزتر و مؤثرتر کنند.

عناصر زمینی بیشتر از عناصر دریایی در این داستان وجود دارند؛ شاید دلیل آن پیشینه تاریخی اقوام ژرمن باشد که بیشتر در جنگ‌های زمینی مهارت داشته‌اند. در برابر آن‌ها اقوام انگلوساکسون (انگلیس و...)، از دیرباز در سفرها و جنگ‌های دریایی مهارت داشته‌اند و یکی از دلایل پیشرفت آن‌ها در استعمارگری همین بوده‌است.

اما نمونه‌هایی از ترجمه فارسی عالی بر اساس لهجه‌های فارسی، برای لهجه‌های محلی آلمانی: اِره ایسه (این جاست)، رِسْنیم (می‌رسیم).

نکته‌های باریک‌تر از مو

در این قصه، عدم وحدت داستان دیده می‌شود و علیرغم حضور شخصیت اصلی در طول داستان، نوعی پراکندگی و بی‌نظمی وجود دارد که لطیفه‌ها و ماجراهای زیبای آن را از جذابیت و تأثیر زیاد، بی‌بهره کرده‌است. گویی نخ تسبیح محکمی

دانه‌های رنگارنگی را که سایزهای مختلفی نیز دارند، به هم وصل نکرده‌است. شاید نگارنده کمی سخت‌گیرانه به داستان نگاه کرده؛ چون این داستان را همسر نگارنده، خوانده و بسیار لذت برده‌است.

نوعی غم و تلخی در این قصه موج می‌زند که آن را به فضاهای کافکایی شبیه می‌کند. این ویژگی، ممکن است بعضی خوانندگان را خوش‌آید و بعضی را نه. به هر حال «راه دور و دراز خانه» به کودکان، آگاهی و آمادگی‌هایی می‌دهد که در آینده به کارشان خواهد آمد و احتمالاً بلوغ فکری زودرسی برای گروه‌های سنی «ب» و «ج» به ارمغان خواهد آورد. در ص ۸۹ آمده: «سه سال از زمانی که از این‌جا رفته بودم می‌گذشت. خوشبختانه هیچ چیز تغییر نکرده بود.» مگر می‌شود شهری که رو به پیشرفت است، شهری که دائم خانه‌های قدیمی‌اش را می‌کوبند و بر آن‌ها خانه‌های نو می‌سازند، طی سه سال تغییری نکرده باشد؟ این جمله نه منطق فانتزی دارد، نه منطق رئال.

اشارات اسطوره‌ای

رویاریو اشتفان و ویلم با موش‌های صحرائی عظیم‌الجثه که در کشتی زندگی می‌کنند و آن‌جا را مال خودشان می‌دانند، از صحنه‌های غیرمنتظره داستان است که به سرعت تمام می‌شود. جا داشت که به این صحنه، بیشتر پرداخته می‌شد و تعلیق و اضطرابی در آن به‌وجود می‌آمد.

اشتفان: «صدای قرقری مثل صدای نهنگ شنیدیم.» (ص ۸۶) [بعد می‌فهمند که صدای دستگاه تخلیه گندم است.] یاد پینوکیو و اسطوره‌های دریایی می‌افتیم، اژدها، نهنگ، حوت یونس و... در اساطیر به کرات با غول‌های دریایی جنگ در می‌گیرد؛ گرشاسپ یا اودیسه با موجودات دریایی روبه‌رو می‌شوند و می‌جنگند و پیروز می‌شوند. عناصری مانند سفر، آب، دریا و کشتی، این سؤال را پیش می‌آورد که آیا نویسنده، در آفرینش این داستان، ناخودآگاه یا خودآگاه داستان اودیسه یا شازده کوچولو را در نظر نداشته‌است؟

سفر و رفتن در دل خطر، از بن‌مایه‌های آیینی و اسطوره‌ای است. رستم با کشتن پیل سپید، بلوغ خود را اعلام می‌کند و پس از فتح دژ کوه سپند و هفت‌خان، معتبرتر می‌شود؛ اسفندیار پس از نبرد با ارجاسپ و سپری کردن هفت‌خان، پهلوانی‌اش را آشکار می‌کند؛ اودیپ، هرکول، پرسه‌نوس و پهلوانان همگی پس از گذراندن سختی‌ها و خطرها، آبدیده و آماده و نامور می‌شوند. این بن‌مایه در داستان‌های عامیانه به وفور دیده می‌شود: کچل مم سیاه، هفت جفت کفش آهنی هفت جفت عصای آهنی، نخودی و... تقریباً در همه تمدن‌های باستانی، برای جوانان بالغ‌نشده و تازه بالغ، آیین‌های سخت و طاقت‌فرسایی داشتند که بلوغ نوجوان، پس از گذراندن آن‌ها رسمیت می‌یافت. (نک: هاوزر، آرنولد + دیگران. خاستگاه اجتماعی هنرها + یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبول‌هایش + فروم، اریش. زبان از یاد رفته). بخش کوچکی از این آیین‌ها، در آغاز فیلم

دروغین ۳۰۰ به تصویر کشیده شده است. در آیین مهر که عناصر این آیین‌ها با کاربردی عرفانی در آن دیده شده است، فرد پس از مرگی نمایشی، تولدی نمایشی و دوباره می‌یافت و به مرحله جدیدی از زندگی وارد می‌شد. در بعضی از این آیین‌ها، چشمان فرد را می‌بستند و به شکلی نمایشی گردن او را می‌زدند و سپس پس از خواندن اوراد و اعمال خاصی، به‌طور نمایشی و نمادین، فرد، رستاخیز می‌کرد و زنده می‌شد (نک: ورمازرن، ورنر. آیین میترا). می‌بینیم که بعضی از این آیین‌های مربوط به سفر و خطر و مرگ، جنبه‌ای عرفانی داشتند و طی آن فرد به مقام بالاتری از عرفان دست می‌یافت. اشتفان نیز پس از گذراندن سختی‌ها و سفرهای بسیار، به وطن خود برمی‌گردد و ایزوله و خانواده‌اش را باز می‌یابد. بازیافتن وطن علی‌رغم معنای مادی و روزمره، معنایی نمادین و عرفانی دارد که به کرات در ادبیات عرفانی استفاده شده است. مثال: «نه به خود آمده‌ام تا که به خود باز روم، او که آورد همو باز برد در وطن‌ام» (مولوی). بازیافتن ایزوله نیز می‌تواند به افسانه ژرمنی عشق تریستان و ایزوله اشاره‌ای باشد (به‌ویژه که نام ایزوله در هر دو مشترک است). این جا بیت دیگر مولوی مصداق دارد: «ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست، به هوای سرکوبش پر و بالی بزنم». البته در داستان «راه دور و دراز خانه»، به رابطه دوستی اشتفان و ایزوله اشاره‌ای کوتاه می‌شود که با توجه به گروه‌های سنی مخاطب اثر (گروه‌های «ب» و «ج») کاملاً به‌جا، منطقی و مناسب است.

**اشتفان (بیدستر):
پروتاگونست و
دانای کل داستان
است و داستان
از زبان او
روایت می‌شود.
او با ماجراجویی‌ها
و تکراری‌هایش،
داستان را
به پیش می‌برد.
حس و شامه‌ای
قوی دارد و از من و
من برتر می‌گریزد.
اشتفان اودیسه‌وار،
به راهی غریزه‌آلود
و سرشار از id
و خطر می‌رود و
قهرمانانه
به وطن خود
باز می‌گردد.**

شبهاتی میان این داستان با اسطوره انسان اول، در دین مانی دیده می‌شود. طبق نوشته‌های دین مانی، شاهزاده روشنایی، انسان اول (هرمز بخ) داوطلبانه برای مبارزه با اهریمن و دیوان، به جهان تاریکی می‌رود و پس از رشادت‌های بسیار، تکه پاره می‌شود. سپس فریاد برمی‌آورد و پدر خود را به یاری می‌خواند (مقایسه کنید با سخن سیاوش که پیش از بریده شدن سرش، خداوند را به یاری می‌خواند، یا امام حسین (ع) که طبق تعزیه‌ها یا فیلم روز واقعه، می‌گوید: هل من ناصر ینصرنی؟ یا سخن عیسا بر صلیب: ایلی ایلی چرا ترکم کردی؟). پدر روشنایی و عظمت، ایزد مهر را به یاری او می‌فرستد و مهر پس از نابود کردن دیوان، روح انسان اول را از تاریکی نجات می‌دهد. انسان اول در وطن خود - جهان روشنایی - مورد استقبال قرار می‌گیرد و با همزاد خود که به شکل فرشته‌ای مادینه است، روبه‌رو می‌شود. بهشتیان از انسان اول می‌پرسند که چه اتفاقاتی برای او افتاده است و انسان اول، به شعر و آواز به آن‌ها پاسخ می‌دهد. این پرسش و پاسخ در آیین‌های دین مانی انجام می‌شده که حالتی آیینی و نمایشی داشته است. این ساختار در داستان اسارت کیکاووس در مازندران و نجات کیکاووس به دست رستم، کین سیاوش به دست کیخسرو و اسارت بیژن و نجات او به دست رستم هم دیده می‌شود.

در آغاز داستان «راه دور و دراز خانه»، اشتفان می‌گوید همه از او درباره سفرش می‌پرسند و او هربار پاسخ می‌دهد و برای این که هربار نگوید، داستان زندگی و سفرش را می‌نویسد. این در ریخت‌شناسی پراپ، جابه‌جایی نامیده می‌شود؛ چرا که پرسش و پاسخ، از پایان داستان اصلی (انسان اول) به اول آمده است. (پراپ، ولادیمیر. ریخت‌شناسی قصه‌های پربان)، اشتفان تنها موشی است که داوطلبانه (= انسان اول) به سفر می‌رود، سختی‌ها و خطرهای زیادی را متحمل می‌شود و خسته و دلگیر از غربت به وطن بازمی‌گردد. در این راه، ویلم او را همراهی می‌کند که می‌تواند نمادی از همزاد او باشد. ویلم، نیمه مردانه‌ای از همزاد اشتفان و ایزوله نیمه زنانه همزاد او است. این در ریخت‌شناسی پراپ، تبدیل و جانشینی نامیده شده است. در وطن، سگ (ایزه‌گریم) اشتفان را از گربه‌ها (= دیوها) محافظت می‌کند و اشتفان مانند شاهزاده‌ای که به جنگ یا سفر رفته (= شاهزاده روشنایی)، دوشادوش سگ به خانه برمی‌گردد و همه از او می‌پرسند: «این همه وقت کجا بودی؟» سگ نیز در آیین مهر مقدس بوده و همان‌طور که مهر ایزد، انسان اول را همراهی و محافظت می‌کند، سگ نیز اشتفان را همراهی و محافظت می‌کند. (نک: رضی، هاشم. آیین مهر).

به گفته محمد غنیمی هلال، در ادبیات تطبیقی: «اگر به شباهت دو داستان اشاره می‌کنیم، به راه ارتباطی احتمالی‌ای که داستان‌ها بر هم تأثیر نهاده‌اند نیز باید اشاره کنیم.» پس ناگفته‌نماند مهر کده‌های زیادی در آلمان، ایتالیا، اسپانیا و سراسر اروپا یافت شده و نوشته‌های پیروان مانی به زبان‌های قبطی، یونانی، عبری و دیگر زبان‌های اروپایی به دست آمده است. دین مانی که پیوندهای زیادی با آیین مهر داشت، از قرن سوم تا یازدهم میلادی، در سراسر آسیا و اروپا گسترده شد و پیروان بسیاری یافت. بعید نیست داستان‌های عرفانی آیین‌های مهر و مانی، به قوم ژرمن نیز رسیده باشد و اووه تیم، ناخودآگاه یا آگاهانه از آن‌ها بهره برده باشد. البته ساختار داستانی مذکور منحصر به مانی نمی‌شود و در اسطوره‌های زرتشتی، فلسفه افلاطون و مصائب مسیح نیز وجود دارد. با توجه به تحصیلات فلسفی نویسنده، ممکن است مطالعه آن آثار یا اساطیر مشابه، در ذهن نویسنده مؤثر شده باشند.

پی‌نوشت:

۱ (نک: وامقی، ایرج. نوشته‌های مانی و مانویان + آلبری، سی‌آرسی. زبور مانوی + اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. اسطوره آفرینش در آیین

مانی + ویدن‌گرن، گئو. مانی و تعلیمات او + کلیم‌کایت، هانس یواخیم. هنر مانوی)